

نگاهی به بازیگری اینگرید برگمن در کازابلانکا به بهانه نود و پنجمین سالروز تولدش

به جاودانگی درخشش نگاه الزا

اینگرید برگمن، هنرپیشهٔ دورگهٔ سوئدی-آلمانی، متولد ۲۹ اوت ۱۹۱۵ و درگذشته به همین روز در سال ۱۹۸۲ است؛ یکی از پرافتخارترین بازیگران جهان سینما که در طول خط مشی هنری پرثمرش، از هفت بار نامزدی اسکار، برای سه فیلم چراغ گاز، آناستازیا و قتل در قطار سریع السیر شرق، این تندیس طلایی را از آن خود کرد. کری گرات دربارۀ همبازی اش در فیلم بدنام گفته است: «به نظر من باید هر سال یک اسکار جداگانه به خانم برگمن اهدا شود.»

اینگرید برگمن فوق ستاره ای ست که کلکسیونیی از افتخارات همکاری با بزرگان سینما: مایکل کورتیز، آلفرد هیچکاک، ویکتور فلمینگ، جورج کویکر، ژان رنوار، روبرتو روسلینی، سیدنی لومت، اینگمار برگمن و ... را در کارنامه حرفه ای درخشان خود دارد. اما تا نامی از اینگرید برگمن بر زبان می آید، بی اختیار، نخستین تصویری که در گوشه و کنار ذهنمان نقش می بندد، الزای فیلم ژمانتیک کازابلانکا است. و نکتهٔ شگفت این که اینگرید برای حضور در این نقش، حتی نامرد دریافت جایزه نیز نشد. چه اتفاقی افتاده که این فیلم پس از گذشت ۷ دهه از تولید آن، رنگ کهنگی به خود نگرفته و همچنان پطراوت است؟ و در ذهن سینماگران، منتقدان و علاقه مندان مشتاق سینما، چشم پوشی از این شاهکار کلاسیک تا این حد دشوار و بعید به نظر می رسد؟ دلیل تر و تازگی ابدی نقش آفرینی اینگرید برگمن و همفردی بوگارت در کازابلانکا چیست؟

برخی فیلم ها با به کارگیری موضوعاتی اصیل و بکر، فرصتی منحصر به فرد و موقعیتی مناسب برای بروز خلاقیت های بازیگرانشان فراهم می آورند. اما به طور کلی فرمولی خاص برای خلق پرسوناژهایی واقعی که به بخشی جدایی ناپذیر از پیکرۀ روح، زندگی و حافظهٔ مردم می پیوندند، وجود ندارد. نمی توان به وضوح مشخص کرد که سهم خود بازیگر، کارگردان، و شرایط و مقتضیات زمانه در شکل دادن به یک سیمای محبوب چقدر است.

کازابلانکا فیلمی که در سالهای میانی جنگ جهانی دوم بر روی پردهٔ سینماهای دنیا رفت، علاوه بر اینکه از قصهٔ ای اوریژینال و جذاب، سیر حوادث منطقی، شخصیت پردازی هنرمندانه، فضا سازی عالی و ساختاری مستحکم سود می جست، بازی های باشکوه دو هنرپیشهٔ اصلی آن، بار مهم دراماتیک فیلم را به دوش می کشیدند. الزا شاه نقش بود و ایفای آن برای هر بازیگری به مثابهٔ یک رؤیا می مانست؛ اما کیوتر شانس بر روی شانه های برگمنی نشست که سال های آغازین سفرش به هالیوود را تجربه می کرد؛ وی نیز به شایستگی قدر این مجال استثنایی را دانست و با انطباق نقش با مختصات فیزیکی خود و شکوفایی استعدادهای بالقوه اش، شگفتی آفرین شد.

حضور او در کازابلانکا چنان هوشمندانه و درکش از نقش آنقدر عمیق بود که توانست خود را در جمع پرشمار بازیگران در نماها و قاب های بعضا شلوغ، برجسته جلوه دهد. برگمن با نفوذ به عمق نقش، زندگی و هویتی به آن بخشیده که تصور فیلم بدون او ممکن نیست و گویی فیلمنامه نویس از ابتدای آفرینش الزا در ذهنش، آن را بر قامت اینگرید دوخته است. تلفیق ظرافت، زیبایی، معصومیت آرمانی، و ته زمینهٔ غمناک نهفته در چهرهٔ برگمن در جان بخشی به این پرسوناژ کم تأثیر نبوده است.

الزا در کازابلانکا، مظهري کامل از لطافت زنانگی و عشق است. در حدود یک چهارم ابتدایی فیلم، سنگینی فقدان این وجه زنانه و عاشقانه، بر روح بیننده به شدت احساس می شود. اما با ورود برگمن فرشته سان و سفیدپوش به کافهٔ ریک، ناگهان فضای سرد و بی روح فیلم که دقیقاً بازتاب بیرونی نمادینی از نفوذناپذیری و استواری درونی شخصیت بوگارت است، برمی گردد، و طعم و رنگ و حس و حالی دیگر به قلب اثر تزریق می شود؛ الزا شور زندگی را در رگ های مردهٔ ریک جاری ساخته و به او و درام، جان تازه ای هدیه می دهد. این تغییر اتمسفر، به مدد حضور پرحرارت و جادویی بازیگر قدرتمندی ست که حتی روی پارتیزر پرتجربه اش تأثیری شگرف برجای می گذارد.

بعضی از بازیگران، «آن» خاصی در نگاهشان هست که آن ها را از سایرین ممتاز می کند. برگ برندهٔ بازی برگمن، چشم های گیرا و نگاه های نافذ اوست. شاید کمتر بازیگری در طول تاریخ سینما این حجم غنی از احساس و معنا و کلام را در عمق نگاه هایش منعکس کرده است؛ نگاه هایی که از واژه ها بی نیازند و هیچ دیالوگی نمی تواند منظور آنان را برساند. بالطبع کورتیز کارگردان با آگاهی کامل از این شگرد کم نظیر برگمن، در چند پلان کلوزآپ هایی نه چندان کوتاه مدت از

چهرهٔ او را طرح ریزی کرده تا آشنایی از احساسات ناب و گاه متضاد و غیرقابل وصف را به دنیای اثر سرازیر کند. بر این باورم که برگمن در لحظه های سکون و سکوت اثرگذارتر است تا در حرکت و کلام. ناگفته نماند که الزا شخصیتی ساده و تک بعدی ندارد، و بین دو احساس توأمان تردید و عشق، و دو فعل رفتن و ماندن معلق است. اگر از پوستۀ ظاهری شخصیت چندلایهٔ الزا عبور کنیم، به کشف ابعادی درونی تر از آن دست می یابیم: او فقط محور عشق نیست، بلکه زنی ست مقاوم و پشتوانه ای ست عظیم در عرصهٔ حیات اجتماعی-سیاسی همسرش. در پردازش شخصیت الزا، مرزی ست آشکار بین دختر جوان دلشقیفته در فلاش بک ها که به قول خودش «در بجوحةٔ درهم کوبیده شدن دنیا، عاشق شده» و زن خودساختهٔ کنونی که همگام اصلی مبارزات ضد نازیسم همسرش شده است. اینگرید در اجرا به این توفیق چشمگیر دست یافته که با نگاه ها، لبخندها، گفتار و رفتارش این تعادل ظریف، و این سیقل خوردگی و تکامل یافتگی شخصیتی را به زیبایی مجسم ساخته و نمایشگر خصلت هایی عام از دوران و جامعهٔ خود باشد. لحظه به لحظه، سیمای الزا در نظر تماشاگر عمیق تر و احترام برانگیزتر متجلی می شود و تحلیل پیچیدهٔ برگمن از نقش و شخصیت، منزلت بازیگری را به همگان یادآوری می کند.

پس از طی دهه ها و ظهور هر سالهٔ نوستاره هایی جوان و با استعداد و زیبارو بر پردهٔ تفره ای، هنوز از برگمن-بوگارت به عنوان زوج طلایی و غیبه برانگیز عالم سینما یاد می شود. حداقل نیمی از ارزش و ماندگاری فیلم کازابلانکا و محبوبیت جهانی این زوج، وامدار حضور معجزه آسای اینگرید برگمن است که بر قلهٔ بازیگری ایستاده؛ ستاره ای بزرگ که به جاودانگی گره خوردن برق نگاهش در نگاه ریک در برخورد نخست و به ابدیت درخشندگی چشمان نمناک و مرددش در فصل نهایی فیلم، جاودانه شده است.

